

# تاریخ طبیعی دین

نوشته دیوید هیوم

ترجمه حمید عایت



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

## فهرست

۵	پیش‌گفتار مترجم
۱۵	زندگی خودم
۲۸	پیش‌گفتار نویسنده
۳۰	۱- درین که شرک دین نخستین آدمیزادگان بوده است
۳۶	۲- بنیاد شرک
۴۱	۳- پی‌آمد همین گفتار
۴۷	۴- خدایانی که آفرینندگان یا نگارنده‌گان گیتی شناخته نشده‌اند
۵۷	۵- انواع شرک : انگار یا تمثیل - قهرمان پرستی
۶۳	۶- پیدائی خداپرستی از شرک
۷۰	۷- تأیید این آئین
۷۳	۸- فرود و فراز شرک و خداشناسی
۷۷	۹- قیاس این دینها با یکدیگر از لحاظ آزارگری یا بی‌آزاری
۸۳	۱۰- از لحاظ دلیری یا ذبونی

- ۱۱- از لحاظ خرد یا بی خردی . . . . .  
۱۲- ازلحاظ شک یا یقین . . . . .  
۹۰- . . . . .  
۱۳- تصویرهای کفر آمیز از ذات خداوندی در دینهای عامی هردو گونه ۱۵۸  
۱۴- اثر بد دینهای عامیانه بر اخلاق . . . . .  
۱۱۶- . . . . .  
۱۲۳- تکمله کلی . . . . .  
۱۲۷- . . . . .  
۱۵۲- . . . . .  
یادداشت‌های مترجم . . . . .  
واژه‌نامه . . . . .

## پیش‌گفتار مترجم

رساله تاریخ طبیعی دین که نخستین بار در سال ۱۷۵۷ منتشر شد شاید به اندازه نوشهای دیگر «دیوید هیوم» شهرت نداشته باشد و همچنانکه «هیوم» در زندگینامه خویش می‌گوید<sup>۱</sup> در زمان خود او نیز آوازه‌ای نیافرید. ولی می‌توان ادعا کرد که این رساله همراه با اثر دیگر او در همین زمینه به نام «همپرسه هائی درباره دین طبیعی» Dialogues Concerning Natural Religion مبحثی در علوم اجتماعی است که اینک به نام فلسفه دین شناخته می‌شود. نخست بیینیم که مقصود «هیوم» از نوشتن این رساله چه بوده است. او خود این مقصود را در نخستین جمله رساله روشن می‌کند و می‌گوید که در هر پژوهشی درباره دین دو مسأله در خور توجه باید باشد، نخست بنیاد دین در خوی و سرشت آدمی است و دوم بنیاد آن در خرد او. این دو مسأله را بدینگونه نیز بیان می‌توان کرد:

نخست این که دین در میان آدمیزادگان چگونه پیدا شد ( یا شناخت علت دین ) و دوم این که دلیل اعتقاد انسان به دینی خاص چیست ( یا شناخت حقیقت دین ). «هیوم» در «همپرسه هائی در باره دین

---

۱ . ترجمه کامل این زندگینامه در پی این گفتار آمده است .

طبیعی» از مسأله دوم و در رساله حاضر از مسأله نخست بحث می کند . مسأله نخست بیشتر جنبه علمی دارد ، زیرا شناخت چگونگی رویداد هر کار یا چیستی هر چیز نیازمند افزار و روش درست تحقیق و از آن مهمتر بیغرضی و واقع بینی است و فقط از برکت علم به این همه می توان رسید . ولی مسأله دوم که به شناخت حقیقت امور بر می گردد جنبه نظری دارد و احتمال اختلاف عقاید در آن بیشتر است . از اینرو مردم شناسان و روانشناسان بیشتر از مسأله نخست و فیلسوفان از مسأله دوم سخن گفته اند .

شاید بهمین دلیل «هیوم» بحث درباره حقیقت دین را به شکل همپرسه یا گفت و باز گفت فلسفی بیان کرده است که در آن اختلاف نظرها را بهتر نشان داد ، ولی در بحث از چگونگی پیدا شدن دین ، شکل معهود رساله نویسی را برگزیده و بکسره از دانسته ها و خوانده های خویش گزارش داده است .

فرزانگان و متفکران در باره چگونگی پیدا شدن دین در میان آدمیزادگان بسیار اندیشه ده و سخن گفته اند . یکی از شایع ترین نظرات گذشته در این باره آن است که آدمیان در آغاز همگی یک دین داشتند و بنیاد این دین ، یکتاپرستی و اصول عقلی و اخلاقی بود . ولی اندک اندک آز و کین وورن و دروغ این دین را آلود و تباہ کرد و دینهای کنونی را پدید آورد .

«هیوم» نیز به پیروی از مشرب تجربی فلسفه خود این آلودگیها و تباہیها را در ادیان عامه یکایک باز می نماید ولی بر عکس متفکران دیگر نتیجه می گیرد ( و این نخستین نکته مهم رساله اوست ) که دین

اصلی و آغازین انسان ، نه یکتاپرستی ، بلکه شرك و بتپرستی بوده است و انسان فقط هنگامی خدای یگانه را می‌شناسد و به اصول عالی اخلاقی دل می‌بندد که از بند نادانی و درنده خوئی برهد و به پایه کمال عقلی برسد. شش قرن پیش از «هیوم» غزالی حکیم ایرانی همین نکته را چنین بیان کرده است :

«... گوهر آدمی در اول آفرینش ناقص و خسیس است ، ممکن نگردد ویرا از این نقصان بدرجۀ کمال رسانیدن الا به مجاہدت و معالجه .<sup>۱</sup> »

این معنی شاید امروزه به نظر ما بسیار بدیهی بنماید خاصه که مطالعات مردم‌شناسان در میان جوامع گوناگون بدوى کم و بیش‌همین نتیجه را به دست داده و آشکار کرده است که تحول دینی انسان همواره از پایه فروتر به برتر روی دهد و در مراتب این تحول، بتپرستی یا چند گانه پرستی پیش از یکتاپرستی می‌آید .

از سوی دیگر در میان همین جوامع بدوى ، اقلیتی نیز پیدا شده‌اند که به نوعی وحدانیت باور داشته‌اند و بدین سبب شاید بتوان گفت که «هیوم» مسئله را ساده‌پنداشته و حکم خود را بناحق در همه احوال صادق دانسته است .

ولی گذشته از آنکه هیچیک از این ایرادها از ارزش کار «هیوم» چیزی نمی‌کاهد باید گفت که او در بیان نکته‌ای که گذشت جز اثبات شرك به عنوان دین اصلی انسان مقصودهای دیگری نیز داشته است . در

<sup>۱</sup> ابوحامد محمد غزالی طوسی، «کیمی‌یابی سعادت»، به کوشش احمد آرام - تهران - کتابخانه مرکزی، ۱۳۳۳. (چاپ دوم)، ص ۲.

تفصیل این معنی نخست باید یاد آور شویم که مقصود «هیوم» در استدلال راجع به منشأ دین بیشتر رد آن نوع برهان در اثبات هستی خداست که نزد اروپائیان به برهان قصد یا علت غائی Argument from Design معروف است و به زبان اهل اصطلاح خودمان نوعی از برهان ای در اثبات هستی خداست . به طور خلاصه در این برهان ، هستی خالق از روی هستی مخلوق ثابت می شود ، چنانکه برخی از خداشناسان نظام عالم هستی را بر وجود ناظمی در کائنات دلیل می گیرند . اینگونه استدلال در میان دانشمندان و متفکران قرن هفدهم پیروان بسیار داشت و روی سخن «هیوم» با ایشان است .

وجه دیگر نظر «هیوم» در این باره آن است که دین ، فطری انسان نیست و برخلاف خویشتن دوستی و تولید مثل و مهر و کین از غرائز اصلی او به شمار نمی رود . همین نکته را ابن خلدون مورخ و جامعه شناس مسلمان قرن هشتم هجری درباره اجتماع آدمی آورده و گفته است که هستی وزندگی آدمیان بدون نبوت ممکن است ، به شرط آنکه حاکمی که بر قدرت خود بابر عصیت یعنی حس همبستگی قومی تکیه داشته باشد بر آنان فرمان راند . اهل کتاب و پیروان انبیاء در قیاس با کافران اندکند ولی کافران ، بیشتر مردم جهانند و نه فقط در جهان زنده مانده اند بلکه دولتها و آثاری از خود باز نهاده اند .<sup>۱</sup>

همچنانکه مقصود ابن خلدون از این گفته ستایش کفر نیست «هیوم» نیز از رد برهان علت غائی ، انکار خدا را نمی جوید . این

۱. تاریخ العلامه ابن خلدون ، مکتبة المدرسه ، مجلد اول ، بیروت ۱۹۶۱ ، ص ۷۲ و ۷۳ .

هردو متفکر فقط امری را که خود واقعیتی در زندگی انسان دانسته‌اند بیان کرده‌اند و آن بیرون بودن دین از شمار غرائز اوست . پیش‌تر نیز گفتیم که شیوه « هیوم » در این رساله برای شناخت دین ، شیوه علمی است یا بهتر بگوئیم شیوه معمول در علوم طبیعی است . درواقع اواصطلاح « تاریخ طبیعی » را برای تأکید همین شیوه در عنوان رساله خود آورده است .

در زمان او با توفيقی که کتاب « تاریخ طبیعی » Histoire Naturelle اثر دانشمند فرانسوی « بوون » Buffon (George Louis Leclerc) ( ۱۷۰۷-۱۷۸۸ ) به دست آورده بود علاقه به مطالعه طبیعت در میان دانش پژوهان رواج می‌یافت و همراه آن اعتنا به واقعیت و عینیت امور و پرهیز از سوابق ذهنی به عنوان دو اصل اساسی روش پژوهش علمی در طبیعت بیش از پیش پذیرفته می‌شد .

« هیوم » می‌گوید که آنچه انسان ابتدائی را به خداشناسی رهنمون شد نظام طبیعت و هستی و موهبت‌های آن همچون آبادی و تندرستی و شادی و آرامش خطر نبود<sup>۱</sup> . انسانی که از این موهبت‌ها برخوردار باشد و طبیعت و محیط خود را آرام و سازگار و بسامان و برآورنده نیازهای خویش بیابد کمتر در پی کاویدن و شناختن دقایق هستی آن برمی‌آید . بر عکس ، نمونه‌های گستاخی این نظام مانند ویرانی و بیماری و اندوه و پریشانی اورا به تفکر و امی دارد . در این گونه احوال که نهیب حادثه بنیاد اینمی انسان رامی برد و اورا بر ناپایداری موهبت-

۱ . « هیوم » در یکی دو جای رساله حاضر برخلاف این رای سخن گفته ولی با این وصف باید گفت که روح و معنای کلی دلائل او در تأیید همین رأی است .

های خود آگاه می‌کند قوهٔ واهمه و خیال در او نیرو می‌گیرد و آدمی آن احوال را دارای علتهای ناشناخته می‌پندارد. این علتهای ناشناخته مایه بیم و امید او می‌شود و سرانجام این بیمها و امیدها نخستین نقش‌های خداشناسی را در آئینه اوهام او می‌اندازد. پس پاسخ «هیوم» به این پرسش که دین چگونه پیدا شد در این کلمات خلاصه می‌شود: بیم و امید، علتهای ناشناخته و خیال. «هیوم» این پاسخ را دلیل دیگری در تأیید نظر خود درباره تقدم شرک بریکتاپرستی می‌داند. زیرا انسان ابتدائی نمی‌تواند رویدادهای گوناگون زندگی مانند شادی و اندوه یا تندرستی و بیماری یا آبادی و ویرانی را حاصل کار علت و نیروئی واحد بداند بلکه آنها را به علتهای متعدد نسبت می‌دهد و آنگاه برای هر علته حرمتی جداگانه فرض می‌کند و آن را خدائی مستقل می‌انگارد. می‌توان گفت که کار انسان در پرستیدن علتهای ناشناخته امور و برکشیدن آنها به پایگاه خدائی خود نمودار ایمان درونی او به نظام غائی دستگاه هستی است. آدمی بدینسان گوئی اصرار می‌کند که گردش روزگار با همه ناسازیها و نامرادیهایش از روی بازی و هرزه نیست بلکه حکمتی دارد و در پس پرده مدبری هست.

اگر ثابت شود که عوامل پدیدآورنده دین نسبت به سرشت آدمی نه ذاتی و اولی بلکه عرضی و ثانوی است آنگاه باید یقین کرد که می‌توان این عوامل را با کوشش و بینش علمی عیان کرد و شناخت. فرض اساسی «هیوم» در سراسر ساله حاضر همین است. او می‌گوید که اگر بخواهیم دینی را درست بشناسیم باید به جای جستجو در کتابهای آسمانی یا آموزش‌های مجرد پیشوایان آن به عقاید و رفتار پیروانش بنگریم تا

بینیم که اینان در زندگی واقعی خود به چه چیزها دلسته‌اند و باور دارند . «هیوم» به همینسان دربحث از دین مسیح به جای آنکه ازانجیل گواه بیاورد همیشه به عقاید و مراسم مذهبی فرقه‌های گوناگون مسیحی استنادمی کند و نشانمی دهد که چگونه همه آنان به خرافه و تعصب گرفتارند و پروای پیکار با ستم یا رهائی از نادانی را ندارند. نتیجه بحث «هیوم» این است که دین هر اندازه معقول و منطقی و به دستورهای اخلاقی آراسته باشد در اذهان مردم ناگاه و بی‌دانش ناگزیر مسخ می‌شود و زیانهای اجتماعی بسیار به بار می‌آورد .

پس اگر درست بنگریم می‌بینیم که هر دین گذشته از اصول کتاب آسمانی و عقاید و مراسم پیروانش، بعد وجودی دیگری نیزدارد و آن تأثیراتش در زندگی اجتماعی است. این تأثیر خاصه در اخلاق و سیاست اجتماعی آشکار می‌شود و «تاریخ طبیعی» هیچ دین بی‌شناصای دامنه و ژرفای آن تأثیر کامل نیست . اگر مفهوم استدلال «هیوم» آن باشد که شناخت هیچ دینی بی‌سنجدیدن آثار اجتماعی آن ممکن نیست یا بر عکس هیچ اجتماعی را جدا از دین افراد آن نتوان درست شناخت، استدلال او را دست کم به عنوان یکی از اصول روش درست تحلیل پدیده‌ها و نیروهای اجتماعی باید پذیرفت و آن را انتقادی غیر مستقیم از روشنفکرانی دانست که در پژوهش مسائل اجتماعی عامل دین را از یادمی برند یا بهانه مخالفت بادین بربخش بزرگی از تاریخ و تمدن و میراث فرهنگی ملت خود رقم مغلطه می‌کشند . ولی اگر مفهوم سخن او این باشد که برای داوری درباره درستی یا نادرستی و خوبی یابدی هر دین یا آئین و مسلک اجتماعی باید به جای نگرش در اصول عقلی و اخلاقی آنها فقط رفتار پیروانشان